

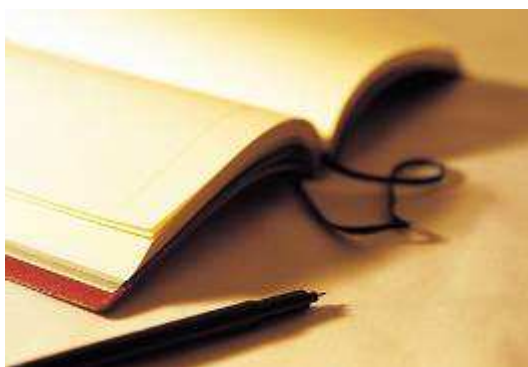
فرهنگ ، ادبیات ، آزادی بیان و کرامت انسانی چیست؟؟؟

{ حرفهای ناگفته یی از وضعیت رسانه ها و آزادی بیان در جامعه افغانها در داخل و خارج از کشور }

بخش اول - تهیه و پژوهش (زیر و اسکاری)



نقش فرهنگ و ادبیات در جامعه انسانی



فرهنگ برای جامعه همچون حافظه برای انسان است و فرهنگ بخشی از محیط است که توسط انسان ساخته می شود . فرهنگ مثل یک برنامه کامپیوتری است که رفتار آدمی را کنترل می کند . فرهنگ نرم افزار ذهن است . فرهنگ اندیشه ها و الگوهای رفتاری انسان است که برای اعضای آن آشکارا معتبر است و نیازی به بحث و جدل ندارد . فرهنگ پدیده ای ذهنی است که در اذهان اعضای یک جامعه وجود دارد .

فرهنگ از متن قدیمی اوستایی و پهلوی فرهنگ است . فر به معنای پیش و هنگ به معنای قصد و آهنگ است . هنجیدن و انجیدن به معنای بیرون کشیدن و بیرون آوردن : هنج و هنگ در دودهنگ یا دو دهنج به معنای دودکش است . واژه آهنگ به معنای قصد و اراده و عزم و همچنین موزونی در ساز و آواز است . فرهختن و فرهختن و فرنجهیدن از همین ریشه است . به معنای آموختن ادب ، تربیت کردن .

کلمه فرهنگ در متون قدیمی پهلوی ، از جمله کارنامه اردشیر بابکان و دینکرت و غیره هم آمده است در فرهنگ رشیدی آمده است : (فرهنگ و فرهنگ ادب و اندازه و حد هر چیزی ، و ادب کننده و امر به ادب کردن بر این قیاس فرنجهیدن و فرنجهیده و فرنجهید . در تاریخ بلعمی آمده است : ای آن که سیاوش را تو کشتی ... از مردن و قوت و

فرهنگ او نترسیدی.) در قابوس نامه آمده است : بر مردم واجب است چه بزرگان و چه فروتنان ، هنر و فرهنگ آموختن . در تاریخ بیهقی آمده است : هر ولایتی را علمی خاص است ، رومیان را علم طب است ، هند را تنجیم و حساب و پارسیان را علوم نفس و فرهنگ . در شاهنامه آمده است .

ز فرزندگان چون سخن بشنوم
به رأی و به فرمانشان بگرویم
کزیشان همی دانش آموختیم
به فرهنگ دل ها بر افروختیم

سعدی :

هر چه خواهی کن که ما را با تو روی جنگ نیست
پنجه با زورآوران انداختن فرهنگ نیست

مولوی :

دشمن عقل که دیده است کز آمیزش او

همه عقل و همه علم و همه فرهنگ شدیم

چند دهه است که واژه فرهنگ مجدداً وارد زبان پارسی دری شده است و در مقابل **Culture** و **education** بکار گرفته شده است . جوامع غرب ، تمدن مدرن را با شوق کشف همه چیز بنیان نهادند . آنها محدوده طبیعت و کره زمین را برای شناسایی پدیده ها و جوامع گوناگون د رنور دیدند . واژه کولتور را که در اصل به معنی کشت و کار بود ، ابتدا در آلمانی به کار گرفتند ، تا آن که به علوم اجتماعی رسید . آشنایی ما با مفاهیم اساسی جامعه شناسی از جمله کلتور ، آنها را به واژه فرهنگ هدایت کرد . واژه فرهنگ در زبان پارسی قدیمی کهن و دیرینه دارد ، و نه تنها در اولین نثرهای فارسی دری ، که در زبان پهلوی هم بسیار دیده شده است . در زبان پارسی از مصدر فرهیختن ، کلمات بسیاری جدا شده است ، از جمله خود کلمه فرهنگ است . فرهیختن به معنای علم و ادب و هنر می باشد ، و اساساً در زبان پهلوی فرهنگستان به معنی محل تعلیم و تربیه ، یا آموزشگاه بوده است .

فرهنگ از ابتدای پیدایش مفهومی واحد و مشخصی نداشته است . اما ظاهراً از اواخر قرن ۱۸ در مطالعاتی که مستشرقین و صاحب نظران تاریخ ، در باب تمدن جوامع گوناگون جهان داشته اند ، این مفهوم شکل گرفته و ظاهر شده است . این مورخان توجه چندانی به تاریخ سیاسی و نظامی نداشته اند . بلکه توجه به روش زندگی جوامع داشته و اسناد زیادی درباره ادوار تاریخی و تمام جوامع شناخته شده جمع آوری کردند ، از دید آنان تاریخ جهان تاریخ پیشرفت بشریت است و مطالعه تطبیقی جوامع و تمدن ها آثار این پیشرفت را به خوبی نشان می دهد ، از دید آنان تاریخ تطبیقی می باید امکان تمیز و تشخیص ادوار تاریخی جوامعی را که مراحل متفاوت پیشرفت بشری نشان داده است فراهم آورد ، بدین منظور این محققان لحظات تاریخی را که با افزایش شناخت و معرفت ، گسترش هنرها ، آداب ، رسوم و بهبود نهادهای اجتماعی همراه است مشخص می کردند و بدین سان می توانستند از یک دوره پیشرفت سخن بپراندند .

واژه فرهنگ **Culture** از فرانسه عاریت گرفته شد . که در قرون وسطی به معنای پرستش مذهبی بود . سپس به معنای پاشیدن بذر در زمین بکار رفت ، و سرانجام در قرن ۱۸ به معنای تربیت روح شد . در این دوران در اروپا از جمله آلمان واژه فرهنگ برای بیان تکامل در پیشرفت بکار گرفته شد . در ۱۷۸۲ یوهان کریستف آدلونگ مقاله ای تحت عنوان " مقاله ای راجع به تاریخ فرهنگ نوع بشر " تدوین کرد و ۸ مرحله تاریخی برای انسان از ابتدا تشخیص داده و آن را با مراحل زندگی فردی مقایسه کرد پس از او صاحب نظران دیگر کوشیدند در تبیین واژه فرهنگ از تاریخ تمدن بهره گیرند . در این دوران واژه فرهنگ به معنای پیشرفت فکری یک شخص و یا به عبارت دیگر برای ایجاد پیشرفت فکری بکار رفت ، و پس از آن معنای وسیع تر گرفت ، و از طریق تمثیل برای مشخص کردن پیشرفت فکری و اجتماعی انسان بطور عام و جماعات و بشریت بکار گرفته شد . و برای اولین بار معنای جمعی پیدا کرد .

اما باز هم در بطن خود به معنی حرکتی به جلو ، بهتر شدن بود . البته در دیدگاه فلسفه عمومی تاریخی (چنان که در نزد هگل بود) این معنی بکار نرفت ، هگل ، که از مفهوم عقل و خرد استفاده می کرد . و به دنبال انجام یک کار فلسفی بود . در حالی که جامعه شناسان به جای کار فلسفی دنبال رویه و کار علمی بودند . آنان به آثاری در زمینه مردم نگاری روی آوردند . این یکی از وجوه جالب مفهوم جامعه شناختی فرهنگ است که از تاریخ سرچشمه می گیرد و فلسفی نیست .

در زبان انگلیسی مفهوم کلمه فرهنگ تحولات دیگری می یابد ، این واژه اولین بار توسط **tylor** در کتاب **Primitive Culture** که در سال ۱۸۷۱ نوشته شد ، به کار گرفته شده است تایلور عناصری را که برای ساختن مفهوم فرهنگ لازم داشت از گوستاو کلم **Gvstav Klem** گرفت او در سال ۱۸۵۲ اثر عظیم خود تحت عنوان تاریخ جهانی فرهنگ را در ده جلد منتشر کرد ، به دنبال آن دو جلد کتاب علم فرهنگ را نوشت ، تایلور فرهنگ را مترادف با تمدن می داشت ، او در ابتدای کتاب خود تعریض از فرهنگ ارائه می دهد که پس از او بارها نقل شده است ، فرهنگ یا تمدن به مفهوم قوم نگاری عام خود ، مجموعه پیچیده ای است مشتمل بر معارف ، معتقدات ، هنر ، حقوق

اخلاق ، رسوم و تمام توانایی و عادت‌ها که بشر به عنوان عضوی از یک جامعه دریافت می‌کند . این تعریف یک توصیف است . و بر این مسأله تأکید دارد که فرهنگ دیگر به معنای پیشرفت یا شدن نیست ، بلکه مجموعه‌ای از امور واقع است که مستقیماً در یک مقطع زمانی خاص قابل مشاهده است که حتی می‌توان آنها را دنبال نمود . کمی بعد مفهوم انسان‌شناسی فرهنگی متولد شد ، این مفهوم توسط اسپنسر بکار رفت ، و بعد توسط نخستین انسان‌شناسان انگلیسی و آمریکایی ، مانند سافر، کلر ، مالینوفسکی ، لوی ، بواس ، بندیکت استعمال شد . در ایالات متحده ، میان انسان‌شناسی طبیعی و انسان‌شناسی اجتماعی تفاوت قائل می‌شدند ، آمریکایی‌ها هم به این تفاوت توجه زیادی کرده‌اند .

واژه فرهنگ مورد توجه جامعه‌شناسان آمریکایی از جمله آ.گ. برن شد ، هر چند واژه و مفهوم فرهنگ در جامعه‌شناسی خیلی کندتر از انسان‌شناسی جای خود را باز کرد . کمی بعد واژه فرهنگ هم یک واژه جامعه‌شناسی و هم یک واژه انسان‌شناسی به حساب می‌آمد . پس از جنگ دوم جهانی ، جامعه‌شناسی فرانسه شروع به رشد کرد ، و واژه فرهنگ را از جامعه‌شناسی آمریکا گرفت . واژه فرهنگ (کلتور) که ابتدا از فرانسه گرفته شده ، سپس به آلمانی ترجمه شد و از آلمانی به انگلیسی وارد شد . در هر بار نوعی تغییر و معنی جدید و مفاهیم به آن اضافه شد و تا به شکل امروز در آمد .

ساموئل هانتینگتون در کتاب تمدنها و بازسازی فرهنگ جهانی می‌نویسد : " در اواخر ۱۹۸۰ پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ، مهمترین وجه تمایز میان ملت‌ها ، ایدئولوژی ، سیاست ، یا اقتصاد نبود ، بلکه تمایزهای فرهنگی بود ، ملت‌ها می‌کوشیدند تا اساسی‌ترین سؤال انسان را پاسخ دهند . ما که هستیم و آنها امروز این سؤال را همانگونه که به طور سنتی وجود داشته ، پاسخ می‌گویند .

تمامی چیزهایی که برای آنان معنی دارد ، مردم خود را از لحاظ بومی (آباء و اجداد) مذهب ، زبان ، تاریخ ، ارزشها ، سنت‌ها و نهادها معنی می‌کنند و هویت خود را بر اساس گروه‌های فرهنگی شکل می‌دهند . کشورها بازیگران اصلی در روابط جهانی هستند ، و رفتار آنها مانند گذشته بر اساس قدرت ، ثروت ، مشترکات ، تمایزات فرهنگی و تفاوتها شکل گرفته است . "

هنری کسینجر می‌گوید : « نظام بین‌المللی قرن بیست و یکم ، حداقل شامل شش قدرت اصلی ، آمریکا ، اروپا ، چین ، جاپان ، روسیه احتمالاً هند و کشورهای متوسط و کوچک خواهد بود . و شش قدرت اصلی به پنج ، تمدن متفاوت اختصاص خواهد شد . علاوه بر کشورهای فوق ، کشورهای اسلامی مهمی نیز وجود دارند ، که موقعیت استراتژیک ، نفوس زیاد ، منابع نفتی ، آنها را در موقعیت خاصی در روابط جهانی قرار می‌دهد .

در جهان جدید - سیاست‌های محلی - - سیاست‌های بومی - است و سیاست‌های جهانی ، سیاست‌های تمدنهاست . تمدنها ، جایگزین ابر قدرتها شده‌اند . رایج‌ترین و خطرناکترین درگیریها ، میان طبقات اجتماعی ، ثروتمند یا دیگر گروه‌های برجسته اقتصادی نخواهد بود . بلکه درگیریها ، میان مردمی به وجود خواهند بود ، که به ماهیتهای فرهنگی متفاوت تعلق دارند . جنگ‌های قبیله‌ای و درگیریهای قومی میان تمدنها ، امکان بالقوه‌ای به وجود آورده و آن را گسترش می‌دهند تمدنها مقابل یکدیگر صف آرایی نموده و با کشورهای دوست هم پیمان می‌شوند ، و از آنان پشتیبانی می‌کنند . »

بعد از جنگ سرد ، فرهنگ‌ها هم نیروی تفرقه‌انگیز و هم نیروی متحدکننده بوده‌اند . افرادی که به وسیله ایدئولوژی از یکدیگر جدا می‌شوند . به وسیله فرهنگها پیوند می‌یابند ، همانگونه که در مورد دو آلمان اتفاق افتاد ، یا در دو کوریا و یا در چین در جریان است . جوامعی که توسط ایدئولوژیها یا شرایط تاریخی متحد شده‌اند ، نهایتاً توسط تمدنها تقسیم و از هم جدا خواهند شد .

همانگونه که در اتحاد جماهیر شوروی یا یوگسلاوی رخ داد . کشورها با قرابت‌های فرهنگی ، روابط اقتصادی و سیاسی برقرار می‌کنند . سازمان‌های بین‌المللی که بر اساس فرهنگهای مشترک بنا شده‌اند . مانند اتحادیه اروپا بسیار موفق‌ترند . برای ۴۵ سال دیوار آهنین ، خط تقسیم مرکزی اروپا بود .

اما اکنون خطی است که از یک طرف مسیحیان غربی و از طرف دیگر مسلمانان و ارتدوکس‌ها را از هم جدا می‌کند . پنداشت‌های فلسفی ، ارزشها ، روابط اجتماعی و سنت‌ها که نگرش عمومی زندگی را در بر می‌گیرند ، به طور قابل ملاحظه‌ای در میان تمدنها متفاوت است ، تجدید حیات مذهب در اکثر نقاط جهان این تفاوت‌های فرهنگی را تقویت کرده است . فرهنگها می‌توانند قابل تغییر باشند ، و اثرات طبیعی آنها بر سیاست و اقتصاد از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر تغییر می‌یابد . با وجود این تفاوت‌های اصلی در توسعه اقتصادی و سیاسی به گونه‌ای آشکار ریشه در مشترکات فرهنگی دارد .

وجود مساجد و معابد امری اجتماعی است ، اما طرز رفتار در مسجد ، نحوه اقامه فرایض و تعبیر هر مؤمن از فرایض و نحوه زیستن در مساجد مربوط به فرهنگ است . خانم روث بندیکت که پژوهش زیادی در باب تبدیل سرخپوستان قبایل ابتدایی اقیانوس آرام داشت در مطالعه تطبیقی خود به این نتیجه رسید که افراد در هر جامعه‌ای تحت تأثیر عوامل دینی و اجتماعی و آداب و رسوم مربوط به آن جامعه دارای شخصیت خاصی می‌شوند که آنها را از نظر روانی و طرز رفتار منطقی به عنوان یک نمونه جامع باید تلقی کرد .

در انسان‌شناسی چند مفهوم وجود دارد ، اول وضع طبیعی محیط است ، دوم وضع طبیعی انسان است سوم مفهوم ترکیبی از فرهنگ است و چهارم شخصیت است که ترکیبی از عوامل سه‌گانه اول است .

خاتم بند یکت در کتاب نمونه های جامعه فرهنگ **Patterns of Culture** به این نتیجه رسید که نتیجه نهایی و ماحصل هر تمدن و فرهنگ یک نمونه جامع رفتاری است که هدایت کننده ایده و تمایلات افراد در هر جامعه است. به عبارت دیگر هر تمدن و هر فرهنگی به انسان یک نوع رفتاری را تحمیل می کند. و چون افراد در زمینه های گوناگون دارای استعدادهایی هستند، انتخاب و هدایت و رشد این استعدادها و تبدیل آنها را از قوه به فعل، تمدن و فرهنگ انجام می دهد. مثلاً رفتار در جامعه قرون وسطی متمایل به اخلاق و عرفان و صمیمانه است، اما در جامعه معاصر روش مادی و بیگانه وار است.

این روش می خواهد تاریخ را از حد یک تقویم بالاتر ببرد و تاریخ را تا آستانه علمی شدن بکشاند، یعنی قبلاً تاریخ نگاری عمومی مسائل بسیاری را مطرح کرده که دارای پیچیدگی های زیادی است. تلاش او در آزمایش از خطا مصون نبوده است. اما اینک دانشمندان می کوشند در باب رویدادهای تاریخ نظریه بدهند. فیلسوف تاریخ می خواهد به طور گسترده، به کمک قوانین عمومی گذشته را تبیین و آینده پدیده های اجتماعی را پیش بینی کند. در واقع با وضعیتی روبروست که با دانش موجود، حتی اگر از پژوهش های اصیل و گسترده هم کمک بگیرد و به سختی می تواند وظیفه خود را انجام دهد، اما باز هم بخش هایی از آن با همه پیچیدگی که دارند به طور تطبیقی قابل فهم است. اگر قلمرو این تحقیق آن قدر محدود شود که از حالت عمومی تاریخ در آید. به شاخه ای تبدیل می شود که آن را فرهنگ می نامیم در این صورت می توان به تحلیل وضع دانش، مذهب هنر رسوم سنت ها و مانند این ها پرداخت که دیگر تاریخ قبیله ها و ملتها نیست.

تعریفی که کلاک هون و کلی از فرهنگ کرده اند. شاید بیانگر تعاریف موجود نباشد آنها می گویند: (فرهنگ نظامی است که در طول تاریخ بوجود آمده و شامل طرح های آشکار و نهان برای زندگی است و بین همه افراد جامعه یا اعضای گروهی معین در زمانی مشخص مشترک است). فرهنگ فرآورده تاریخ است و از عناصری بوجود می آید که از شرایط زیست بشری و محیط طبیعی فراهم آمده که موجودات بشری برای زنده ماندن باید با آنها حداقل، سازگاری های معینی را نشان دهند. گزینشی که خارج از امکانات بشر و طبیعت بشری و عوامل طبیعی محیطی را در محدودیت جسمی و زیستی تعیین می کند و با فرایندی تاریخی هدایت می شود. عنصر قراردادی یا اختیاری بشر که همان عنصر فرهنگی ناب است تا اندازه ای ناشی از پیش آمدهای تاریخی و شامل رویدادهای اتفاقی و برخورد با دیگر انسانهاست باید از فرهنگ به مثابه ابزاری ذهنی برای پیش بینی استفاده کرد. دیگر آن که به ویژگی منتظم بودن آن توجه کرد.

هرچند هیچ فردی دقیقاً آن گونه که طرح عمومی فرهنگی یک فرهنگ ایجاب می کند، فکر، احساس، یا عمل نمی کند. همچنین شاید یک طرح همه جانبه برای تک تک افراد کاربرد معینی نداشته باشد. چون تفاوت های جنسی، سنی و مانند آن در میان افراد وجود دارد. مهمترین الگوی ذهنی فرهنگ فقط می تواند به درستی گرایش های عمده افراد و حدود تغییرات آن ها را تعیین کند. توصیفی که مردم شناس از یک فرهنگ ارائه می کند را می توان با یک نقشه راهنما از زمین مقایسه کرد، بی شک یک نقشه، قطعه ای واقعی از زمین نیست، بلکه نمایشی انتزاعی از یک منطقه خاص است اگر نقشه دقیق باشد و شخص بتواند آن را به درستی بخواند، در راه گم نمی شود. به همین ترتیب اگر فرهنگی به درستی توصیف شود، می توان ویژگی های موجود و متمایز روش زندگی و ارتباط بین این ویژگی ها و تفاوت آن با دیگران را درک کرد.

فرهنگ همیشه ناظر بر رفتارهاست، و مانند یک حفاظ دو لایه است، که مثلاً بین روانشناس و شخصیت ذاتی، سرشتی دست نخورده قرار دارد که وی می خواهد آن را کشف یا توصیف کند می توان گفت که شخصیت خلق و خویی است که از طریق فرهنگ بررسی و هم از طریق آن حفظ و کنترل می شود.

به دلیل وجود مجموعه ها و پیچیدگی های روابط انسانی، حتی چیزهای ساده ای که انسان مانند حیوانات به آن نیازمند است در قالب الگوهای فرهنگی در می آید، یک حیوان هنگامی که گرسنه است، اگر بتواند چیزی می خورد اما انسان صبر می کند تا هنگام نهار برسد، اما در عین حال هنگامی که گرسنه و تشنه نیست، می خورد و می نوشد بشر بال پرواز ندارد، اما طیاره های مافوق سرعت می سازد.

قادر به تند رفتن نیست، اما تیزترین موتر را می سازد، اما می تواند در سه وعده غذا بخورد، یا ۱۳ را نحس بداند، و یا با آداب خاصی وارد معبد شود، عطسه کردن یک عمل زیستی است، اما پس از آن واکنش های متفاوتی وجود دارد. که از فرهنگ های گوناگون پیروی می کند، یکی می گوید بیخشید، دیگری دعایی می خواند. بیشتر مردم از الگوهای فرهنگی جامعه خود تبعیت می کنند، زیرا مستقیم و غیر مستقیم تربیت شده و تعلیم دیده اند. آنان شاید به این طریق از تنهایی نجات یافته و با گروهی همسو می شوند، و ضمناً نظم در زندگی اجتماعی را مفید تشخیص می دهد. تجزیه و تحلیل فرهنگ باید به طور آشکار و ضمنی تقسیم بندی شده و مورد تحقیق قرار گیرد. فرهنگ آشکار شامل قواعد، گفتار و کرداری است که مستقیم از طریق گوش و چشم همگانی می شود و شامل رفتارهای با ثبات مردم است، فرهنگ ضمنی، انتزاع نظم ثانویه است.

مردم شناسان، نقاط مشترک رفتاری کوچکی در هر جامعه را می یابد که شاخص محتواهای گوناگون فرهنگی است. فرهنگ ضمنی شامل شکل های ناب و فرهنگ آشکار در برگیرنده محتوا و ساختار است.

به هر حال بیشتر مردم شناسان آمریکایی با قضایایی که هر سکوتیس در مورد نظریه فرهنگ بیان می کند، ووی معتقد بود که:

فرهنگ یاد گرفتني است .
فرهنگ ناشی از عوامل زیست شناسی ، محیط زیست ، روان شناسی و تاریخ وجود بشر است .
فرهنگ ساختاري است .
فرهنگ پویا (و متحول) است .
فرهنگ تغییر پذیر است .
فرهنگ شامل قواعدی است که تجزیه و تحلیل آن را به روشهای علمی ممکن می کند .
فرهنگ به جنبه های گوناگونی قابل تقسیم است .
فرهنگ وسیله ای است که فرد به کمک آن با محیط خود سازگار می شود و برای ابراز خلاقیت خود ابزاری بوجود می آورد .
فرهنگ و تمدن چیست؟ : تا مدتها بین این دو مفهوم تفاوتی وجود نداشت . بعدها آلمانی ها کوشیدند میان این دو مفهوم تفاوت بگذارند . در ۱۹۲۰ آلفرد وبر Alfred weber تمدن را با کاربرد عینی ، فنی و اطلاعاتی جامعه و فرهنگ را با امور ذهنی مثل دین و فلسفه و هنر یکی گرفت . از دید او تمدن انباشت پذیر و بازگشت نا پذیر است ، اما اجزای فرهنگ بسیار دگرگونی پذیرنده اند ، و یگانه و فزونی ناپذیر .
تایلور - فرهنگ یا تمدن ، کلیت در هم تافته ای است شامل دانش ، هنر ، دین ، قانون ، اخلاقیات ، آداب و رسوم و هر گونه توانایی و عادت که آدمی همچون عضوی از جامعه به دست می آورد .
دیکسون: ۱۹۲۹ (Dixon)
الف - مجموعه تمامی کارکردها رسوم و باورها . ب - مجموعه فرآورده ها و کارکردها ، نظام دینی و اجتماعی ، رسوم و باورهای یک قوم که بیشتر آنها را تمدن می نامیم .
بند یکت . ۱۹۲۹ (Benediet) کلیت در هم تافته ای از تمام عاداتی که آدم چون عضوی از جامعه فرا می گیرند .
هیلر. ۱۹۲۹ (Hiller) باورها ، نظام های فکری ، فنون علمی ، راه و روشهای زندگی ، رسم ها و سنت ها و تمامی شیوه های کردار که جامعه بدان سازمان می بخشد ، فرهنگ نامیده می شود . بنابر این تعریف ، فرهنگ شامل تمامی کارکردهایی است که در جامعه از روابط میان آدم ها شکل می گیرد ، یا از یک گروه اجتماعی آموخته می شود ، ولی صورتهای خاصی از رفتار را در بر نمی گیرد ، که زاده سرشت ارثی اند .
مالینوفسکی. ۱۹۴۶ (Malinowski) فرهنگ عبارت از کلیت یک پارچه ای شامل وسایل و کالاهای معرفی ، ویژگیهای اساسی گروههای اجتماعی گوناگون ، پیشه ها ، باورها ، رسم های بشری .
کلاکن وکلی. ۱۹۴۶ (Kely - Kluckhohn) فرهنگ ، به معنای وصفی ، به معنی گنجینه انباشته از آفرینندگی بشر است ، کتابها ، نقاشی ها ، بناها و مانند آن ، نیز دانش هماهنگ کردن خود با محیط چه انسانی چه طبیعی (همچنین) زبان ، رسم ها ، نظام آداب ، فضیلت های اخلاقی ، دین و حکم شایست و ناشایست که با گذشت روزگاران پدید آمده است .
هرسکوویتس . ۱۹۴۸ (Herskovits) فرهنگ در اساس بنایی است که بیانگر تمامی باورها ، رفتارها ، ارزش ها و خواسته هایی که شیوه زندگی هر ملت را باز می نماید . سرانجام عبارت است از هر آنچه یک ملت دارد هر کاری که می کند و هر آنچه که می اندیشد . تعاریف فرهنگ به مثابه میراث اجتماعی مشترک .
ساپیر . ۱۹۲۱ (Sapir) فرهنگ یعنی مجموعه هم بسته ای از کردارها و باورها که از راه جامعه به ارث رسیده و بافت زندگی ما را می سازد . فرهنگ آن چیزی است که از گذشته آدمیان بازمانده در اکنون ایشان عمل می کند و آینده شان را شکل می دهد .
بوس . ۱۹۲۹ (Boas) فرهنگ را می توان شامل رفتارهای دانست که در میان گروهی از انسانها مشترک است . از نسلی به نسلی و از کشوری به کشوری راه یافتنی است .
مید . ۱۹۳۷ (Mead) فرهنگ به معنای کلیت در هم تنیده ای که از رفتار ارتباطی که نژاد و بشر پرورنده است و نسل به نسل آموخته می شود . هیچ فرهنگی را به دقت نمی توان حد گذاری کرد . معنای آن می تواند ، شکل های رفتار قراردادی خاص یک جامعه ، یک گروه از جامعه ، یک حوزه یا دوره خاص باشد .
رادکلیف براون . ۱۹۴۹ (Radcliffe Brown) واقعیتی که من به آن نام فرهنگ می دهم ، فرایند ارتباط فرهنگی است ، یعنی فرآیندی که از راه آن در یک گروه یا طبقه اجتماعی معین ، زبان ، باورها ، پسندها ، دانش ، چیره دستی ها ، انواع عرفها دست به دست ، و از شخصی به شخصی از نسلی به نسلی داده می شود .
اصطلاح کلی برای راه و رسم های همگانی و پذیرفته شده اندیشه و عمل فرهنگ می باشد این اصطلاح تمامی راه و روش های قومی را که مردم در زندگی گروهی پرورنده اند ، شامل می شود . افزون بر این فرهنگ از گذشته به ما می رسد .
لینتون ۱۹۴۵: فرهنگ یک جامعه راه و رسم زندگی اعضاء آن است همچنین گمان ها و عاداتی است که می آموزند و در آنها با یکدیگر شریکند و از نسلی به نسلی منتقل می شود .
کلاکن - ۱۹۵۱: یک فرهنگ اشاراتی است به راه و روش مشخص یک گروه از انسانها ، یا طرح کامل زندگی آنان .

سوروکین: ۱۹۴۹ Sorokin جنبه فرهنگی جهان سوپر ارگانیک شامل معناها ، ارزشها ، هنجارهاست که واکنش ها و روابط شان ، گروه ها همبسته و ناهمبسته ای است که در رفتارهای آشکار و دیگر امور آشکارگری در جهان فرهنگی اجتماعی پدیدار عینیت می یابد.

فورد: ۱۹۵۰- فرهنگ عبارت از راه های ارتباطی برای حل مسائل است و ترکیبی است از پاسخ های پذیرفته شده ای که درست نتیجه داده است . فرهنگ عبارت از راه حل های آموزنده است . استیو وارد : ۱۹۵۰: فرهنگ در مجموع به معنای شیوه های آموخته رفتار است که به صورت اجتماعی از نسلی به نسلی دیگر در درون جامعه ای خاص شکل می گیرد . یانگ ۱۹۳۴: صورت رفتار عادی مشترک در یک گروه یا جامعه فرهنگ است که از عوامل مادی و معنوی ساخته شده است.

اسکود - فرهنگ عبارت است از همه ایده های آفریده آدمیان که از طریق جامعه به ذهن فرد وارد شده و او از آن آگاه است .

ب - فورد ۱۹۴۲ - فرهنگ شامل همه شیوه های اندیشه و رفتار است ، که از طریق کنش و واکنش های ارتباطی و به شکل نمادین نه وراثتی است دست به دست به نسلهای بعدی می رسد .

کلیفورد گیرتز : انسان موجودی است که در تورهایی از جنس معنا که خود می بافد گرفتار می شود . فرهنگ یکی از این تورهاست ، لذا نباید آن را به عنوان یک علم تجربی که به دنبال قوانین است تجزیه و تحلیل کرد ، بلکه باید به دنبال تبیین معنا و مفهوم آن بود .

کلاک هون - فرهنگ برای جامعه همچون حافظه برای انسان است و فرهنگ بخشی از محیط است که توسط انسان ساخته می شود . فرهنگ مثل یک برنامه کامپیوتری است که رفتار آدمی را کنترل می کند . فرهنگ نرم افزار ذهن است . فرهنگ اندیشه ها و الگوهای رفتاری انسان است که برای اعضای آن آشکارا معتبر است و نیازی به بحث و جدل ندارد . فرهنگ پدیده ای ذهنی است که در اذهان اعضای یک جامعه وجود دارد . ویلیامز ۱۹۷۶ - فرهنگ فرآیند عمومی رشد فکری ، معنوی و زیبایی شناسی است . همچنین شیوه بخصوص زندگی یک ملت دوران یا گروه شیوه ای که در روح مشترک جامعه جلوه گر است .

انسان موجودی است که با تمام موجودات و حیوانات غیر هم نوع خود تفاوت های اساسی دارد ، از جمله تفاوت های مهم انسان که در منابع و کتب علوم اجتماعی به آن اشاره شده است . گروه جویی و زیست اجتماعی ، سخن گفتن ، ابزار سازی ، اندیشمندی ، و هدف داری می باشد . انسان از ابتدای حضور خود در زمین نیازهایی داشته تا به کمک آنها ، تا ادامه حیات دهد . برای ادامه حیات کار کرده ، ابزار ساخته و با وسایل و امکانات مختلف اقدام به تولید کرده است ، تولید تلاش آدمی برای فراهم کردن و ساختن ، چیزهایی است که مورد دلخواه انسان است و در طبیعت و یا تولید نیازمند وسایل و ابزار است ، لذا انسان ابزار سازی را پیشه کرده است ، ابزار سازی و ایجاد امنیت ، لزوم همکاری با دیگر انسانها را مورد توجه قرار داد ، از این رو آدمی به جمع توجه می کند . در جهت ایجاد ارتباط با هموعان سخن گفتن ضروری می شود و سخن گفتن ، علاوه بر ایجاد ارتباط به تقویت و انتقال تجربه افراد می انجامد .

به این ترتیب هر گروه اجتماعی ، اقدام به ساختن ابزارها و تولید مشترک می کنند . تا به حیات مورد نظر و دلخواه خود ادامه دهند . ساده ترین عنصر زندگی جمعی کنش اجتماعی است ، کنش اجتماعی مجموعه حرکات مشخصی است که یک فرد برای تحقق هدف نسبت به فرد دیگر نشان می دهد . کنش اجتماعی در برگیرنده برخوردهای اجتماعی است ، برخورد اجتماعی اولین اثری است که در قالب جسمی یا روحی توسط یک انسان بر انسان دیگر بوجود می آید . چنین کنشی کار تحریک صورت می گیرد .

به دنبال هر تحریک انسان اول پاسخ یا واکنش انسان دوم بوجود می آید . چنین کنشی مداوم است ، لذا تحریک متقابل اجتماعی بوجود می آید ، که جریان دو سویه و مداومی است ، تحریک متقابل اجتماعی به ارتباط متقابل اجتماعی منجر می شود ، ارتباطی است که به شکل های مختلف مثل تقلید ، تلقین ، سخن گفتن و انتقال تجربه از انسانی به انسانی ، و از نسلی به نسلی بعد منتقل می شود ، و به تدریج نوعی هماهنگی در کنش های متقابل اجتماعی بوجود می آید . که سبب می شود ، آدمی از هنگام زادن ، از جامعه آموزش گرفته و متکی به آن گردد . و لذا خواسته یا ناخواسته به حفظ جامعه و استقرار نظم در آن کمک کند .